

گونه های مختلف تغییر حکم

دکتر علی اکبر ابوالحسینی *

چکیده: اسلام جنبه های متغیر در زندگی انسان و به تبع آن وجود احکامی موسع و قابل تغییر را پذیرفته است. و این به معنای پذیرش احتمال تغییر در برخی احکام است.

گاهی به نظر می رسد میان یک حکم شرعی با وضعیت زندگی تعارض وجود دارد، لذا برای از بین بردن این تعارض یا باید در خود حکم تصرف کنیم، یا حکم دیگری را جای گزین حکم قبلی کنیم. البته این جابجایی و تغییر باید با اذن شارع باشد، به خاطر همین خود شارع در برخی از احکام انعطاف نشان داده و امکان این تغییر را پذیرفته است، و دلیل آن هم این است که احکام فقهی و بخش شریعت دین در شرایط مختلف و در طول زمان، امکان استمرار و دوام را داشته باشد، لذا وظیفه علم فقه و فقیه این است که به دور از سختی و غلظت و با توجه به مزاج شریعت آن انعطافهای معین شده را کشف کند و در مورد ضروری به کار گیرد.

در این نوشتار سعی بر آن است که به بعضی از آن موارد ضروری و انعطافهای موجود در شریعت در تغییر حکم اشاره شود، البته بحث گسترده تر و یافتن همه موارد و مصادیق و عواملی که در تغییر حکم نقش دارند، نیاز به تفحص و تثبیت وسیع تری دارد، و در این خلاصه به عواملی همچون: تغییر موضوع، تحول در مصادیق موضوع، تحول و دگرگونی در اسم و عنوان موضوع، تغییر در قید موضوع، تغییر ملاک و مناط حکم، تغییر عادات و تغییر حکم به واسطه تردید در موضوع و ذکر مصادیقی از آن و... اشاره خواهد شد.

کلید واژه ها: تغییر حکم، تغییر ذات موضوع، تغییر عادات، ملاک و مناط حکم، تغییر قید موضوع.

*استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بابل

مقدمه :

جهان امروز جهان تحولات و تطورات است. دگرگونیهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی سیر شتابناکی دارند و شکل و شیوه زندگی همیشه و آن به آن در تحول و تغییر و تطور است در چنین ساختار دگرگون شونده و متحول و پویای اجتماعی یک پایه فقه، یعنی موضوعات احکام نیز در تحول همیشگی قرار دارد.

ساختار اندیشه فقهی، با توجه به غنای تئوریک و نظری و آمادگی و پذیرش فراوانی که دارد، می تواند بسیاری از واقعتهای جامعه جدید با نیازهای نو و عصری و مشکلات فقهی امروز را حل کند. و اجتهاد ابزاری در دست فقیه است برای تطبیق دادن محتوا و قواعد کلی شریعت با نیازهای دگرگون شونده و متحول هر عصر می باشد. پویندگی و بالندگی اجتهاد در گرو آگاهی به روح زمان و نیازهای آن است.

فقیه باید در استنباط احکام امکان تغییر و تحول موضوعات را هم در نظر داشته باشد، لذا وقتی وضعیت جدیدی در نظام اجتماعی و زندگی پیدا کرده، حکم آن نیز می بایست همگام با آن وضعیت جدید تحول پیدا کند. بنا بر این تحول و تغییر در جنبه های موضوع، دگرگونی حکم آن را در پی خواهد داشت. بنا بر این باید اذعان کرد برخی از موضوعات مطرح شده در فقه، موضوعات ثابتی نیستند، و همسو با تغییرات نظام زندگی اجتماعی انسان، تغییر پیدا می کنند در نتیجه در پی این تغییرات احکام مربوط به آنها نیز تغییر می کنند. لذا تا مادامی که در بستر زمان تغییر بیرونی و یا درونی برای موضوعات حاصل نشود، احکام آنها ثابت و تغییر ناپذیر است، اما اگر تغییر درونی و یا بیرونی در راستای زمان بر اثر روابط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی برای آنها ایجاد شود، حکم جدیدی بر آنها مترتب می شود. و از آنجا که احکام اسلامی دارای ملاکهایی هستند که مشروط و مقید به آنها هستند، تا مادامی که آن ملاکها وجود دارند انفکاک احکام از آنها غیر ممکن است، اگر چه شرایط زمان متحول گردد. اما اگر ملاک حکمی در موردی بر اثر شرایط و مقتضیات زمان در آن باقی نماند حکم آن حتی در موارد منصوص تغییر می کند.

رابطه حکم و موضوع:

موضوع و حکم دو رکن اساسی در جعل احکام است. موضوع چیزی است که احکام بر آن بار می شود، و در فعلیت حکم، نقش دارد. چنانکه مرحوم شهید صدر می گوید: «موضوع الحکم



مصطلح اصولی نرید به مجموع الاشیاء التي تتوقف عليها فعليته حکم المجمعول فوجود المكلّف المستطیع يكون موضوعا لوجوب الحج». (صدر، دروس فی علم الاصول، الحلقة الاولى، ص ۱۵۶). بنا بر این مجموعه اشیائی که فعلیت حکم مجمعول، بر آنها توقف دارد موضوع حکم است، یعنی وجوب حج زمانی فعلی می شود که مكلّف مستطیع در خارج وجود پیدا کند. لذا قبل از تحقق موضوع، حکم فعلی نیست، اگر چه در مقام جعل، وجود اعتباری دارد.

از بیان فوق استفاده می شود که مرتبه موضوع پیش از حکم است، حکم همواره به دنبال موضوع پیدا می شود، و هر گونه تاثیر و تاثر در اصل موضوع و یا در اجزاء و شرایط آن، در چگونگی حکم و شیوه اجرای آن نیز تاثیر می گذارد. لذا هر گاه موضوع در اثر ویژگیهای درونی و بیرونی و شرایط و قیود، تغییر پیدا کند، حکم آن تغییر می کند.

البته تعریفهای زیادی از حکم شده که ما در این جا به بعضی از آنها اشاره می کنیم. عده ای آن را به معنی قضاوت گرفته اند: «الحکم - بالضم - القضاء فی الشئ بانه کذا او لیس کذا» (زیبیدی، تاج العروس، جلد ۸، ص ۲۵۲، ابن منظور، لسان العرب، جلد ۳، ص ۲۷۰، جوهری، صحاح اللغة، ذیل ماده حکم، حکم در لغت به معنای «منع و بازدارندگی» نیز آمده است. مرحوم راغب اصفهانی می نویسد: «الحکم اصله منع منعا للاصلاح و منه سمیت اللجام حکمة الذابة» (راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، جلد ۱، ص ۵۴۹، ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، جلد ۲، ص ۹۱، ابن اثیر، النهاية فی غریب الحديث والاثر، جلد ۱، ص ۴۲۰). مرحوم شهید اول در کتاب «قواعد و فوائده» در تعریف حکم می فرماید: «الحکم خطاب الشرع المتعلق بافعال المکلّفين بالاقتضاء او التخییر و زاد بعضهم: او الوضع (شهید اول، القواعد والفوائد، جلد ۱، ص ۳۰). یعنی حکم شرعی عبارت است از: خطاب شارع که مربوط به کارهای مکلّفان می شود، به گونه اقتضاء یا تخییر. (اقتضاء شامل وجوب و ندم و نیز حرمت و کراهت می شود، و تخییر به اباحه اختصاص دارد). و برخی کلمه وضع را نیز اضافه کرده اند.) کلمه «الوضع» نیز احکام وضعی را شامل می شود. مرحوم فاضل مقداد نیز همین تعریف را با افزودن «او الوضع» پسندیده است. (فاضل مقداد، نضد القواعد القحیه، قاعده چهارم، ص ۹).

از تعریفی که مرحوم شهید صدر از موضوع ارائه دادند رابطه بین حکم و موضوع را نیز می توان فهمید آن جا که فرمودند: موضوع حکم اصطلاحی است اصولی که در دیدگاه ما مجموع چیزهای موثر در فعلی شدن حکم مجمعول را در بر می گیرد. رابطه موضوع و حکم در برخی از زوایا مانند علاقه بین سبب و مسبب است (نائینی، فوائد الاصول، جلد ۴، ص ۲۸۹)، مثل آتش و حرارت.

همان طور که مسبب بر سبب توقف دارد، همچنان حکم بر موضوعش متوقف است، زیرا فعلیت حکم و استمرار آن مربوط به وجود موضوع است. و این است معنای اصولیان که می گویند: « فعلیت حکم بستگی به وجود موضوع دارد، و به لحاظ این ارتباط، مرتبه حکم از مرتبه موضوع متاخر است، چنانکه مسبب از سبب خود متاخر است. (شهید صدر، دروس فی علم الاصول، الحلقة الاولى، ص ۱۵۸). « يستتج من هذه النسبة بين الحكم و موضوعه انّ الحكم دائما يكون متاخرا عن الموضوع كما قررنا التاخر الرتبی لكل مسبب عن سبب».

ایشان در ادامه می فرمایند: اساسا فقه با موضوعات سر و کار دارد و نسبت موضوع و حکم، نسبت سبب و مسبب است، موضوع نقش علت و حکم نقش معلول را دارد. (شهید صدر، دروس فی علم الاصول، الحلقة الاولى، ص ۱۵۶). «انّ العلاقة بين الحكم و موضوعه، يشبه العلاقة بين المعلول و علته، فانّ المعلول كما يتوقف على وجود علته كذلك الحكم يتوقف على وجود موضوعه، لا فعليته كانت متوقفة على وجود الموضوع».

مرحوم شهید صدر، از آنجا که مفاهیم علت و معلول نسبت به حقایق تکوینی تصور می شود، به همین خاطر کلمه شباهت را آورده است، چون حکم و موضوع از وجودات اعتباری هستند. به بیانی دیگر باید گفت که احکام بر موضوعات حمل می شوند، زیرا هر قضیه فقهی که دارای حکم شرعی است، دارای موضوعی است که حکم شرعی برای آن وضع شده است، شاید بشود گفت که سر و کار اصلی فقیه و مجتهد را همان شناخت موضوعات دانست. اگر فقیه شخصا موضوع را شناسایی کند، در مقام استنباط با اشراف و آگاهی بیشتری اقدام به صدور حکم و فتوی می کند. (اندیشه حوزه، شماره ۳۴، ص ۱۱۱).

به تقریر دیگر هر حکمی که بر پایه موضوع آن استوار است و با آن نسبتی همانند نسبت معلول به علت یا نسبت معروض به عرض دارد، به هر حال لازمه این وابستگی حکم و موضوع آن است که اگر موضوع تغییر یابد حکم نیز پیرو آن عوض می شود. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، شماره ۸، ص ۳۹، آصفی، ۱۳۷۴، ص ۳۳).

گونه های مختلف تغییر حکم:

الف: تغییر حکم به واسطه تغییر عادات: مرحوم شهید اول مسئله تغییر احکام به تبع تبدل عادات را که بی شک به تبدل مصادیق احکام منتهی می شود، پذیرفته است. و منظور آن بزرگوار

از تغییر احکام بر اساس تغییر عادات این نیست که بدون تحول در موضوعات مصادیق حکم عوض می‌شود، که این امری است محال، بلکه منظور ایشان تذکر این نکته مهم فقهی است که دگرگونی عادات و رسوم و عرف جامعه‌ها موجب دگرگونی موضوعات و مصادیق می‌گردد و به تبع تبدل موضوعات احکام نیز تبدل می‌یابد.

سخن مرحوم شهید اول در کتاب گرانسنگ قواعد و فوائد این چنین است: «بجوز تغییر الاحکام بتغییر العادات كما فی النقود و الاوزان المتداوله و نفقات الزوجات و الاقارب فانها تتبع عادة ذلك الزمان الذی وقعت فيه و کذا تقدیر العواری بالعوائد ومنه الاختلاف بعد الذخول فی قبض الصداق فالمروی تقدیم قول الزوج عملا بما کان علیه السلف من تقدیم المهر علی الذخول و منه اذا قدم شيئا قبل الذخول کان مهرا اذا لم یسم غیره تبعا لتلك العادة فالآن ینبغی تقدیم قول الزوجه و احتساب ذلك من مهر المثل». (شهید اول، القواعد و الفوائد، جلد ۱، ص ۱۵۱). یعنی جایز است احکام با تغییر و دگرگونی عاداتهای مردم تغییر پیدا کند. مانند نقودی که در زمانها و مکانهای مختلف تغییر ماهیت پیدا کرده و عوض می‌شوند، و با اوزان و ابزارهایی که برای توزین اشیاء مورد بهره برداری قرار می‌گیرد و تغییر پیدا می‌کند. و نفقات و مخارجی که برای همسران نزدیکان (واجب النفقه) و اجب است که در همه موارد، حکم تابع عادت مردم همان زمان است، با این که اینها در آن زمان واقع می‌شوند، از جمله مواردی که حکم با توجه به تغییر عاداتها در بستر زمان عوض می‌شود، تعیین نوع تصرفاتی است که در عاریه‌ها رخ می‌دهد. و همچنین از جمله مواردی که عاداتها عوض شده و شرایط زمانی متغیّر گردیده است، این است که در دورانهای گذشته عادت مردم و زن و شوهر این بوده است که مهر را شوهر قبل از زناشویی به همسر می‌پرداخته است، و لذا در روایت آمده است در موارد اختلاف میان زن و شوهر در اینکه مهریه پرداخت شده است یا نه؟ قول شوهر مقدم است. برای اینکه گذشتگان صالح این چنین عمل کرده اند، و ظاهر این است که شوهر دروغ نمی‌گوید اگر چه معلوم است، الآن این طور نیست و اغلب مهریه را در ذمه نگه می‌دارند و به همسر تحویل نمی‌دهند. اما قاعدتا الآن نمی‌توان طبق همان روایت عمل کرد. چون روایت ناظر بر زمان صدور است، که رسم جامعه آن روزگار بر پرداخت مهر قبل از دخول بوده، لذا نمی‌توان همان حکم را به عصرهای بعدی تسری داد، زیرا امروزه شرایط و رسوم و آداب اجتماعی کاملا تغییر کرده و زوجه نه تنها قبل از دخول، مهر خویش را دریافت نمی‌کند، بلکه چه بسا مطرح کردن این مساله قبیح و ناپسند به شمار می‌آید. در چنین

جامعه ای ادعای زوجه مبنی بر عدم دریافت مهر قبل از دخول پذیرفته می شود، و بدین سان بر اثر تغییر شرایط زمانی جامعه حکم به تبع تبدل موضوع تغییر می یابد. و شهید موارد دیگری را هم ذکر نموده است.

بنا بر این اگر زن بعد از مرگ شوهر ادعای مهر بکند، در روایت امام(ع) می فرماید در ادعای مذکور چیزی از این بابت به زن داده نمی شود. مرحوم صاحب وسائل الشیعه در توضیح آن می فرماید: «قد ذکر بعض علمائنا ان العادة كانت جاریه مستمره فی المدینه بقبض المهر کله قبل الدخول و ان هذا الحدیث و امثاله وردت فی ذلك الزمان، فان اتفق وجود هذه العادة فی بعض البلدان كان الحكم ما دلت علیه و الا فلا . (الحرالعالمی، وسائل الشیعه، جلد ۱۵، ص ۱۶). یعنی بعضی از علما گفته اند در مدینه عادت بر این بوده که همه مهر را قبل از دخول دریافت می نمودند و این حدیث و امثال آن در چنین دوره ای وارد شده است. و در هر جایی که چنین عادتی باشد، حکم همان خواهد بود.

اشاره مرحوم صاحب وسائل به بعضی از علما، همان طور که مشخص است شهید اول است، همانطوری که سخن آن بزرگوار را در کتاب گرانسنگ «القواعد والقوائد» نقل نمودیم و فرمودند: یکی از مواردی که تغییر عادات و رسوم به عنوان منشأ تبدل حکم معرفی شده است، مساله اختلاف زوجین است.

آنچه که مهم است ذکر آن موارد نیست بلکه مهم این است، شهید اول که از اعاضم فقهایی شیعه است باصراحت و قاطعیت می فرماید با تغییر عادت مردم در زمانهای مختلف احکام آنها تغییر پیدا خواهد کرد. و این مساله را امری مسلم و مفروغ عنه گرفته اند و تحت عنوان فایده قرار داده اند، و از همین جا به دست می آید که این مساله امری پذیرفته شده است. و از مثالهایی که مرحوم شهید اول ذکر کرده اند به روشنی به دست می آید که مراد وی از تغییر عادات مردم و زمانها، همان نوع تغییرات و دگرگونیهایی است که موجب دگرگونی در موضوعات و عناوین متعلق احکام الهی می گردد در این صورت طبعاً حکم الهی هم عوض خواهد شد.

بنا براین نظر مرحوم شهید اول(ره) تبدل احکام به تبع تغییر آداب و رسوم که برخی معلول تفاوت شرایط زمانی و برخی معلول تغایر شرایط مکانی بوده امری مسلم است.

ب: تغییر حکم به واسطه تغییر ملاک و مناط: با اندکی تامل می توان دریافت که زمان و مکان در ایجاد یک ملاک و یا در رفع آن و همین طور در تضعیف یا تشدید ملاک یک

فعل قطعاً مؤثر است. ممکن است یک فعل در یک زمان دارای مصلحت نباشد، اما همان فعل در زمان دیگر دارای مصلحت شود، مثلاً خرید و فروش در زمان سابق مصلحتی نداشت، اما در زمان کنونی دارای مصلحت است. یا مثل تغییر حکم خضاب محاسن در زمان امیر المؤمنین (ع) که به فرمایش ایشان، وجه وجوب خضاب در زمان پیامبر (ص) لزوم حفظ هیبت اسلام در مقابل کفار و ارباب آنان بوده که با استقرار اسلام و انتفاء آن ملاک، حکم نیز بر داشته شد. (شهید مطهری، اسلام و مقتضیات زمان، جلد ۱، صص ۱۵۰، ۱۳۱).

بدون تردید تشبیه به کفار و تبعیت از آنان، در صورتی که قصد و انگیزه آنان داخل شدن در شکل کفار و بیرون رفتن از هیئت مسلمین باشد، حرام است. روایاتی در مورد «تغییر موهای سپید» وارد شده است.

۱- شیخ صدوق (ره) در خصال از محمد بن جعفر بندار، ... از عثمان بن عروه، از پدرش از زبیر بن عوام نقل می کند. رسول الله (ص) فرمود: «غیروا الشیب و لا تشبهوا بالیهود و النصراری» (الحر العاملی، وسائل الشیعه، جلد ۱، باب ۴۱، آداب حمام، حدیث ۸). یعنی موهای سپید را تغییر دهید (خضاب کنید) و خود را شبیه یهود و نصاری نگردانید. شیب - به فتح شین و سکون یا - مو و سپیدی آن است.

۲- وی همچنین در خصال، از ابو محمد عبدالله شافعی، ... از ابو سلمه از ابو هریره نقل می کند: پیامبر اکرم (ص) فرمود: «موهای سپید خود را تغییر دهید و خود را شبیه یهود و نصاری نگردانید. (همان منبع، حدیث ۹). از این دو روایت استفاده می شود، که تغییر ندادن موهای سپید، تشبیه به یهود و نصاری است و مقتضای نهی در این دو روایت، کراهت است.

اما در نهج البلاغه روایت شده که از حضرت علی (ع) در باره این کلام پیامبر (ص) پرسیدند که فرمود: «موهای سپید خود را تغییر دهید و خود را شبیه یهود نگردانید». امام (ع) در پاسخ می فرماید: «این سخن را پیامبر (ص) زمانی فرمود که پیروان اسلام کم بودند، اما امروز که اسلام توسعه یافته و امنیت حکم فرماست، هر کسی مختار است». «و سئل (ع) عن قول الرسول (ص) غیروا الشیب، و لا تشبهوا بالیهود، فقال (ع): انما قال (ص) ذلک و الدین قلّ، فاما الآن وقد اتسع نطاقه و ضرب بجرانه، فامرؤ و ما اختار. (نهج البلاغه، حکمت ۱۷، ترجمه دشتی، ص ۶۲۶). یعنی این حکم مخصوص زمان پیامبر (ص) بود، آن هنگام که طرفداران اسلام کم بودند و با رنگ کردن ابهت مسلمانان زیاد می شد، و ترس در دل کفار جای می گرفت، ولی امروز که اسلام فراگیر شده،

دیگر این حکم موضوعیتی ندارد.

ظاهر روایت فوق این است که منع پیامبر(ص) از شباهت داشتن به یهود، به خاطر دفع توهم ضعف پیروان اسلام بوده است. بدیهی است که پس از قدرت گرفتن حکومت اسلامی مجالی برای این شبهات نخواهد بود، بنا بر این، منع مزبور صرفاً به خاطر شباهت نبوده است.

اگر تبیین علی(ع) و روشنگری آن حضرت نبود وحیث رسول اکرم(ص) به دست فقیهان آشنا به زمان و مکان و نقش آن دو نبود، بدون توجه به زمان صدور روایت، به عموم و اطلاق آن تمسک می کردند و حکم وجوب یا استحباب را در همه اوضاع ثابت می کردند.

بنا بر این تغییر حکم در مورد خضاب، بدین جهت بوده که ملاک آن تغییر نموده است و اگر ملاک خضاب معلوم نبود، هر آینه لازم بود که به مقتضای کلام رسول الله(ص) در هر زمان و در هر شرایط به خضاب حکم می کردیم. از این مطلب استفاده می شود که ملاک حکم ممکن است دائمی نباشد، بلکه منوط به مصالح و مفاسد در محدوده ارتباط بشری باشد.

ج: تغییر حکم به لحاظ تردید در موضوع و ذکر مصادیقی از آن: مرحوم شهید

اول در کتاب القواعد و الفوائد در قاعده ۱۰۹، بحثی تحت عنوان « هر گاه یک شیء بین دو اصل مردّد باشد، در آن مورد بر حسب مفاد دلیل دو اصل، حکم، اختلاف پیدا می کند» مطرح کرده که ما در این جا به ذکر بعضی از مصادیق تغییر حکم اشاره می کنیم.

مرحوم شهید اول بیانش اینگونه است: گاهی یک شیء(در الحاق به موضوع) بین دو اصل مردّد است، لذا در آن مورد بر حسب مفاد دلیل دو اصل، حکم، اختلاف پیدا می کند:

۱- از آن جمله « اقاله » است در این که فسخ است یا بیع؟(اختلاف است)، و قول قوی تر این است که فسخ می باشد، و اگر چنین نباشد، هر آینه اقاله از غیر متعاقدين و به غیر بهای اول صحیح است و بر این اختلاف فروع بسیاری متفرّع است.

و بنا بر این که اقاله، بیع باشد(اگر مبیع بعد از اقاله در دست مشتری معیوب شده باشد)بایع(مقیل) بین اینکه اقاله را اجازه کند و مابه التفاوت بین صحیح و معیوب را بگیرد، و بین این که اقاله را فسخ کند(و اجازه ننماید) مخیر است.

و گفته شده (در این صورت، بر عهده مشتری تاوان و) ارشی نیست و این بنا به قول کسانی از اصحاب است که می گویند عیب حادث بعد از عقد، و قبل از قبض تاوانی ندارد.



و اگر بایع بر عیبی که در دست مشتری قبل از اقاله پدید آمده اطلاع پیدا کند چه بنا بر این اقاله فسخ باشد یا بیع، مشتری نمی‌تواند آن را (به بایع) برگرداند. و نزدیکتر (به صواب) این است که بنا به هر دو قول می‌تواند آن را برگرداند. (زیرا بنا بر اینکه اقاله فسخ است با وجود علم به عیب آن را فسخ کرده است و بنا بر این که بیع باشد گاهی میبایع معیوب، خریداری می‌شود).

۲- و نیز از اموری که بین دو اصل مورد تردید قرار گرفته «ابراء» است که (معلوم نیست) آیا تملیک است یا اسقاط؟ (مثلاً اگر کسی از دیگری طلبکار باشد، بعد وی را برئ الذمه نماید آیا طلبش را به او تملیک کرده یا ذمه او را از دینی که بر عهده اش بوده، بری ساخته است) و بر این اختلاف نیاز داشتن و نیاز نداشتن به (قبول) ترتب می‌یابد، در صورتی که (قبول) را لازم بدانیم، چنانچه مبرأ ابراء را رد کند، رد، می‌شود. (و ابراء تحقق نمی‌یابد). و تصدی نمودن مبرأ، عقد را به وکالت از جانب مبرئ بنا بر این که «ابراء» اسقاط باشد جائز است. (زیرا در این صورت «ابراء»، «ایقاع» محسوب می‌شود و در ایقاع شخص می‌تواند وکیل خودش بشود، چنانکه مثلاً زوجه می‌تواند برای طلاق دادن خودش وکیل گردد). و بنا بر این که «ابراء» تملیک است جواز بر این مبتنی است که یک نفر بتواند دو طرف عقد را تصدی نماید.

و بنا بر این که «ابراء» اسقاط به حساب می‌آید، ابراء نسبت به شیء مجهول، صحیح و بنا بر این که تملیک باشد، باطل است. و چنانچه به کسی که از او غیبت نموده بگویند: تو غیبت نموده ام، و آن را توضیح ندهد. سپس غیبت شده وی را برئ الذمه کند به خاطر این که «ابراء» در این جا که اسقاط محض است قائل شدن به صحت، امکان دارد. و نزدیکتر به صواب عدم تحقق ابراء است، چون اغراض مختلف است و راضی شدن به مجهول غیر ممکن است.

و اگر کسی که از گروهی طلبی دارد بگوید، ذمه یکی از شما را برئ ساختم بنا بر این که «ابراء» تملیک باشد، قطعاً تملیک تحقق نمی‌یابد، و بنا بر این که «اسقاط» باشد، قائل شدن به صحت ممکن است و از وی درخواست می‌شود که (آنچه را که اسقاط کرده) بیان کند. (و آن را توضیح دهد).

۳- و نیز از مواردی که بین دو اصل تردید وجود دارد آن است که بین هبه و قرض مردد می‌باشد. مثل این که بگویند: قرضم را ادا کن و پس گرفتن آن را بیان ننماید. آیا در این مورد عوض را همانند وام پس می‌گیرد؟ یا مانند هبه، پس نمی‌گیرد؟ و اگر مالی را به کسی بدهد و بگوید در دکانم برای خودت تجارت کن. یا این که به کسی تخمی را بدهد و بگوید آن را در زمینم برای

خودت بکار، و زمین را عاریه داده است آیا مال و تخم وام است و یا هبه؟ (دو وجه است).

۴- از جمله موارد تردید بین دو اصل، عینی است که برای گرو گذاشتن به عاریه گرفته شده است، که بین عاریه و ضمان مردّد است، (و معلوم نیست که احکام ضمان بر آن عین، ترتّب می یابد، یا احکام عاریه، اگر حکم ضمان را جاری کنیم) در این صورت عاریه دهنده به عین مال خودش ضامن مال، و مستعیر «مضمون عنه» می باشد.

و بنا بر این که ضمانت است شناختن جنس (مالی که گرو گذاشته می شود) و اندازه و ساخت آن (صفت آن) بلکه شناخت کسی که شیء گرو گذاشته در نزد او است بر آن ترتّب می یابد، و اگر مال در نزد مرتّهن از بین برود، بنا به قولی که صاحب مال ضمانت نموده چیزی بر عهده مرتّهن و راهن نیست، و بنا به قولی که عاریه است (چنانچه بگوییم عاریه برای رهن ضمان آور است) راهن ضامن می باشد. و هر گاه در دست راهن تلف شود بنا به هر دو قول، راهن ضامن است (اما بنا به قولی که عاریه است ضمانت بدین جهت است که عاریه برای رهن ضمان آور است و بنا به قولی که ضمانت است بدین سبب است که صاحب مال آن را در اختیار مضمون له گذاشته پس وقتی در نزد مضمون عنه تلف شود بی جهت تلف شده و ضمان آور است). (شهید اول، ۱۳۷۲، القواعد والفوائد، جلد اول، ص ۳۳۶).

د: تغییر حکم به خاطر تغییر موضوع: همان طور که قبلا مطرح شد با اختلاف زمانها و مکانها، موضوعات نیز مختلف و دگرگون می گردند. اینک باید توجه کرد که این دگرگونیها، انواع گوناگونی دارد: دگرگونی ممکن است در ذات و ماهیت موضوع پدید آید، و یا در قیود، شرایط و بعضی صفات آن نیز در پاره ای از اوقات ممکن است تبدّل در مصداق موضوع یا در اسم و عنوان آن باشد. فقیه باید در مقام استنباط همه این دگرگونیها را مورد توجه قرار دهد و با شناخت دقیق و همه جانبه موضوع، حکم شرعی را بدان بار نماید. مثلا شطرنج در گذشته که بازی با ابزار قمار همراه با شرط بندی و عوض حرام بوده است، جای هیچ گونه تردیدی نیست، ولی امروزه که بازی با شطرنج بدون برد و باخت رواج دارد و در مسابقات داخلی و بین المللی در ردیف ورزشها و بازیها قرار گرفته و در رشد و تمرین فکری نقش بس عمده دارد، حکم به جواز آن داده شده است. البته با این شرایطی که ذکر می شود:

الف: خروج شطرنج از ابزار قمار در نزد عرف.

ب: برد و باخت در کار نباشد.



ج: منفعت محلله و عقلایی بر آن مترتب باشد. با توجه به مسائل فوق، اگر فقیه حکم به حلیت بازی با شطرنج کند، اشکال ندارد. زیرا موضوع و عنوان در بستر زمان تغییر کرد و به طور طبیعی حکم آن نیز تغییر می‌کند).

بنا بر این گاه در اثر مرور زمان، تغییراتی در برخی از موضوعات به وجود می‌آید، که آن موضوع را از علتی که به سبب آن، محمول برای حکم قرار گرفته است، خارج می‌کند و در علتی که سبب پیدایش حکم جدید است، داخل می‌کند. اکنون لازم است بعد از این مقدمه کوتاه در باره موارد تغییر موضوع و گونه‌های مختلف آن، به توضیح آنها پرداخته شود.

۱- تغییر حکم به واسطه تغییر در ذات و ماهیت موضوع: همانطور که قبلا مطرح

شد رابطه حکم و موضوع یا رابطه سبب و مسبب است و یا شبیه علت و معلول. بی شک هر گونه تغییر در موضوع در حکم اثر می‌گذارد. به بیان دیگر اگر موضوع عوض شد به تبع آن حکم قهرا عوض می‌شود. منظور از دگرگونی در ذات و ماهیت موضوع این است که خصوصیات خود شیء- جدای از احکام و روابطی که با سایر اشیاء دارد- تماما تغییر کنند. و از نظر عرفی نوعی تغییر ماهوی در آن پدید آید. در صورت چنین تغییری در چیزی، حکم آن نیز عوض می‌شود. مثل این که سگی در نمکزار به نمک تبدیل شود، و یا خون بدن انسان جزء بدن پشه شود یا شراب، سرکه گردد. در این تغییر، حکم بدون تردید عوض می‌شود. (تقوی، ۱۳۷۴، شماره ۳، ص ۲۱۷). یا مثل تغییر حکم حلیت به حرمت بواسطه جوشیدن شیر انگور و تبدیل آن به خمر. مثل استحاله که منظور از آن در اینجا استحاله موضوع قبلی و تبدیل آن عرفا به موضوع دیگر است، اگر فرض کنیم نجاست در کلام شارع بر آبی که متغیر است و یا متصف به بودنش در کوزه است، بار شده و این صفات زایل شوند، نجاست نیز زایل می‌گردد. زیرا محمول تابع موضوع است و با زوال موضوع زایل می‌گردد، و ثبوت آن محمول در موضوع دیگر محتاج به دلیل است، و تمسک به استصحاب بقای حکم، معقول نیست. زیرا بقای حکم در غیر موضوعش صحیح نیست.

۲- تغییر حکم بواسطه تغییر در قیود و شرایط موضوع: گاهی موضوعات احکام،

دارای یک سری قیودی است که در زمانها و مکانهای مختلف دگرگون می‌شوند و با تغییر یکی از قیود، در حقیقت موضوع حکم دگرگون شده و در نتیجه حکم نیز دگرگون می‌شود.

به بیانی دیگر احکام الهی با قیود و شرایطی بر موضوعات خاص استوار است، و هر گاه آن شرایط و قیود و ویژگیها تغییر نیابد حکم الهی نیز تا ابد تغییر نخواهد کرد و مفهوم «حلال

محمد(ص) حلال الی یوم القیامه و حرامه حرام الی یوم القیامه» نیز همین است. اما اگر در قیود موضوع بر اثر گذشت زمان و تغییر مکان دگرگونی حاصل شد، چه بسا حکم نیز دگرگون خواهد شد. البته این به معنای نسخ حکم نیست، بلکه بدین معنا است که موضوع از تحت یک حکم خارج و در حوزه حکم دیگر قرار می گیرد و اگر شرایط بر عکس شود همین عمل بر عکس اتفاق می افتد.

مرحوم حاج شیخ آقا ضیاء عراقی می نویسد: «... لان موضوع الاحکام الکلیه انما هو المفاهیم الکلیه و باختلاف القیود و تبادل الحالات یختلف المفهوم المأخوذ موضوعا للحکم». (حاج شیخ ضیاء الدین عراقی، نهایه الافکار، جلد ۴، ص ۱۰). یعنی زیرا موضوع احکام همانا مفاهیم کلی است و با دگرگونی قیود و تبادل حالات، مفهومی که موضوع حکم قرار گرفته، دگرگون می شود (و به تبع آن حکم نیز دگرگون می شود).

بنا بر این در اثر تغییر شرایط و به وجود آمدن خصوصیات جدید برای موضوع، طبعا آن موضوع با این خصوصیات جدید دارای حکم جدیدی خواهد شد. چرا که قیود و شرایط موضوع مثل زمان و مکان و امثال آن دو به عنوان اجزاء موضوع محسوب می شوند، در صورتی که تغییر کنند، در حکم قطعا تاثیر می کنند. اگر چه احکام شرعیه به نحو قضایای حقیقیه جعل شده اند، و زمان و مکان در خود آنها نقش ندارند، ولی در مقام تطبیق مقاصد شارع بر مصادیق خارجی در زمان شارع خیلی نادر و قلیل است. لذا احکام شرعیه در غیر از مسائل عبادی دارای مصالح و مفاسدی هستند که برای بشر قابل دسترسی هستند.

۳- تغییر حکم به واسطه تحول در مصادیق موضوع: همانطور که در بحث قبلی مطرح شد، احکام شرع به صورت قضایای حقیقیه بیان شده اند و شامل افراد و مصادیق موجود در زمان خطاب و مصادیق مفروض می گردد. یکی از تاثیرات بسیار مهم مکان و زمان، ایجاد دگرگونی در مصادیق موضوعات احکام است، و با پیدایش تحول در مصادیق، حکم آن نیز متحول می گردد. در متون روایی نیز به تحول در مصادیق و به تبع آن تغییر حکم، اشاره شده است. از جمله آنها روایتی است که در آن شخصی از امام صادق(ع) می پرسد: فروش زین اسب و ادوات جنگی به شامیان چه حکمی دارد؟ حضرت می فرماید: اشکالی ندارد این زمان شما بسان یاران رسول الله هستید، در صلح و آرامش هستید، درگیری و جدایی نیست ولی در زمانی که جدایی بیفتد و دو صف تشکیل شود و جنگ آغاز گردد، در آن زمان فروش سلاح به آنان که در صف مقابل هستند،

جایز نیست. «... عن ابی بکر الحضرمی، قال: دخلنا علی ابی عبد الله (ع) فقال له حکم السراج ما تری فیمین یحمل السروج الی الشام و اذاتها فقال: لا بأس انتم الیوم بمنزلۃ اصحاب رسول الله (ص) انکم فی هدنة فاذا كانت المباینة حرم علیکم ان تحملوا الیهم السروج و السلاح». (کلینی، فروع کافی، جلد ۵، ص ۱۱۲، کتاب المعیشه، باب بیع السلاح منهم، حدیث ۱).

از پاسخی که امام (ع) فرموده مشخص می‌شود، زمان و مکان و شرایط زمانی در حکم یک موضوع دخیل است. همین فروش سلاح در آن زمان جایز و در زمان دیگری حرام می‌شود، چون شرایط فرق می‌کند و موضوع با تغییر کردن اوضاع و احوال دگرگون می‌شود، و در نتیجه حکمش هم دگرگون و متفاوت می‌شود.

بنا بر این گاه شرایط و ظروف اجتماع یا عادات و رسوم تحقق حکم شرعی مایه پیدایش قیودی در مصادیق موضوع یک حکم می‌شوند، فی المثل در باب معاشرت به معروف یا نفاقه، این بحث که آیا تنها شامل لباس و خوراک زن و فرزند می‌شود، یا آنکه تحصیل زن و فرزند یا تفریح آنان را نیز در بر می‌گیرد، که این امر در ناحیه حکم وجوب یا جواز به مصداقیت آنها برای مفهوم «معاشرت به معروف» باز می‌گردد.

حضرت امام (ره) در استنباط‌هایش به این نکته بسیار مهم توجه کرده است، و در مقابل تفصیلی که بعضی بین زمان صلح و جنگ قائل شدند، می‌فرماید: این نظریه ناتمام است. چرا که در عصر امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) شیعیان دارای حکومت مستقل و جدا نبودند، بلکه همه مسلمانان در یک حکومت با سلطنت خلفای جور و ستم زندگی می‌کردند، از این رو حمل سلاح به شام، جای هیچگونه ترسی بر گروه شیعه و شهرهای آنان نبوده است، بنا بر این جایز نیست تعدی و سرایت به زمانی که شیعه دارای حکومت مستقل باشد، هر چند صلح حاکم باشد، چرا که ممکن است موجب تقویت آنان و در نتیجه فساد و تباهی بشود. سپس حضرت امام (ره) در مورد حرمت فروش سلاح به دشمنان دین می‌نویسد: قبل از نگاه به اخبار، تقدیم امری شایسته است و آن اینکه موضوع بحث، مطلق چیزی که عنوان سلاح منطبق بر آن باشد نیست، بلکه موضوع آن چیزی است که فعلا اسلحه جنگ است و مصادیق آن به حسب زمانها، مختلف است. چه بسا چیزی در زمانی یا مکانی اسلحه جنگ است که در زمان و مکان دیگر نیست. در زمانهای قدیم سنگهای خاص، فلاخن (فلاخان، فلمخان، پلمخان، فلماخن، فلخم، پلخم: رشته‌ای که از نخ یا ابریشم می‌بافند و با آن از اجایی به جای دیگر سنگ می‌اندازند، آلت سنگ اندازی) و چوب

وسیله جنگ بود، سپس دوره آنها منقرض شد، و آنها از صلاحیت وسیله جنگ بودن خارج شده اند، و اسلحه های دیگری جای آنها را گرفت، مثل شمشیر، نیزه، عمود، تیر، سپر زره و امثال آنها. سپس دوره اینها نیز منقرض گردید و اسلحه های دیگری جای آنها را گرفت. نا نوبت رسید به اسلحه های این زمان.

پس مراد از سلاح در موضوع بحث، سلاح روز است. یعنی آنکه در جنگها به کار می رود، نه آن اسلحه ای که دوره اش منقرض گشته و در جنگها کاربرد ندارد، پس اگر بعضی از دشمنان دین و یا اهل جنگ اسلحه های قدیم را برای حفظ آنها و عتیقه بودنش بخرند، بدون شک از بحث فروش سلاح به دشمنان دین خارج خواهد بود. (امام خمینی(ره)، المکاسب المحرمه، جلد ۱، ص ۱۵۲).

در اصل حضرت امام(ره) معامله اسلحه با دشمنان اسلام را از مسائل سیاسی به شمار می آورد. بدون تردید مسائل سیاسی، تابع مصلحتهای روز و جامعه می باشد. چه بسا روزگاری اقتضا کند خرید و فروش را هر چند به طور رایگان، مثل اینکه دشمن بر حوزه اسلام هجمه نموده و دفع امکان پذیر نیست جز به مسلح کردن طایفه دیگر از دشمنان و کافرانی که مسلمانان از جانب آنان در امنیت به سر می برند. و روزگار دیگر مصلحت اقتضا کند عدم جواز خرید و فروش را، خواه در دوران جنگ باشد یا صلح، از این رو نه صلح موضوعیت و اصالت دارد و نه شرکت و کفر، چنانکه از روایات نیز به دست می آید. (امام خمینی(ره)، مکاسب محرمه، جلد ۱، ص ۱۵۳).

در بیان فوق حضرت امام(ره) بر دگرگونی مصادیق موضوع در بستر زمان و مکان تصریح کرده و از آن در مقام استنباط به خوبی استفاده کرده است.

۴- تغییر حکم به واسطه دگرگونی در اسم و عنوان موضوع: یکی از دگرگونیهای

که در بستر زمان و مکان بر موضوع وارد می گردد، دگرگونی اسم و عنوان موضوع است. در این قبیل دگرگونیها، هیچ تبدل و تغییری در ماهیت موضوع یا قیود و مصادیق آن، ایجاد نمی گردد، بلکه صرفا اسم و عنوان موضوع عوض می شود. این نوع دگرگونی به نوبه خود بر دو قسم است:

الف: قسمی از آن هیچگونه تأثیری در تغییر حکم شرعی ندارد، مثل اینکه در زمان پیامبر(ص) و ائمه(ع) از وقف به «صدق» تعبیر می شده، ولی امروزه این عنوان دگرگون شده است، و چنین تعبیری رایج نیست.

مرحوم صاحب حدائق می نویسد: «لا یخفی علی من له انس بالاخبار و من غاص خلال



تلك الذيار انّ الوقف فى الصدر الاول اعنى زمن النبى (ص) و زمن الائمة (ع) انما يعبر عنه بالصدقه لكن هذا التعبير محفوف بقرائن عديدة و الفاظ كثيرة تدل على ارادة الوقف». (شيخ يوسف بحراني، الحقائق الناظرة، جلد ۲۲، ص ۱۲۸). یعنی بر کسی که انسی با اخبار دارد و غور در آنها نموده، روشن است که از وقف در دوره اول، یعنی زمان پیامبر (ص) و ائمه (ع)، به صدقه تعبیر می نمودند. ولی این تعبیر همراه با یک سری قرائنی بود که دلالت در وقف می کرد.

ب: قسم دیگری از تبدل اسم و عنوان و جود دارد که موجب تغییر حکم می گردد، و این قسم دوم در اینجا مورد نظر است. مثلا انسان معنون به عنوان کافر، موضوع نجاست است و با تبدل این عنوان به عنوان مسلمان حکم نجاست نیز تبدل پیدا می نماید.

مرحوم شیخ مرتضی انصاری در مقام استدلال برای تغییر حکم می نویسد: «... لانّ النجاسة كانت معلقة على موضوع الكفر و لا يصدق الكافر عليه بعد التوبة و استصحاب كفره المتيقن قبل التوبة مرفوع». یعنی زیرا نجاست معلق شده بود بر موضوع کفر و بعد از توبه کافر بر او صادق نیست. و استصحاب کفر یقینی که قبل از توبه داشت نیز مردود است.

مرحوم آیه الله خویی به تبدل عنوان تصریح نموده و می نویسد: «... لانّ بالاسلام يتبدل عنوان الكافر و موضوعه فيحكم بطهارته كما هو الحال فى بقية الاعيان النجسة لانّ الخمر او غيرها من الاعيان النجسة اذا زال عنوانها زال عنها حكمها». (خویی، التتقى فى شرح العروة الوثقى، جلد ۴، ص ۲۲۱). یعنی زیرا با اسلام، عنوان کافر و موضوعش تبدل پیدا می کند. در نتیجه حکم به طهارت آن می شود و سائر اعیان نجس نیز همین حال را دارند. زیرا از خمر یا غیر آن از اعیان نجس، هنگامی که عنوانش زایل شد، حکمش نیز زایل می شود.

آثار و نتایج بحث: از مباحثی که گذشت نتایج زیر به دست می آید:

۱- موضوعات احکام، مادامی که تغییر و دگرگونی در آنها راه نیابد حکم آنها نیز تغییر نخواهد کرد، زیرا حکم حلال و حرام هر کدام تابع موضوع خود می باشند، و تا قیامت حکم از موضوعش جدا نمی شود.

۲- اگر در موضوع حکم، بر اثر تحول و گذشت زمان یا به علت دیگری تغییری روی داد لا محاله به سبب تغییر موضوع حکم آن هم تغییر میکند.

با در نظر گرفتن دو مطلب بالا، قانون تحولدر اجتهاد را باید پذیرفت و آن را برای نظام زندگی و پیشرفت اسلام ضروری می دانیم، به شرط آنکه دگرگونی در موضوع از نظر عرف به نظر فقیه

احراز گردد، که قهراً باعث حکم جدید خواهد شد. با قبول نتیجه دوم مشکلات بسیاری از مسائل مستحدثه و پیچیده فقه حل خواهد شد و پاسخ آنان که می گویند: اسلام قادر نیست مشکلات اجتماعی را حل کند مسائل دینی و تکلیف مردم را روشن کند، با اتخاذ نظریه مزبور، داده می شود. نیازهایی که انسان در زندگی با آن روبروست، برخی ثابت و دائمی هستند. با تحولات و تغییراتی که رخ می دهند، تغییر نمی یابند و بعضی متغیر و مقطعی هستند. یعنی احکام شرعی و نظام اجتماعی و اقتصادی اسلام نیز که پاسخگوی نیازهای انسانی است، برخی ثابت و بعضی متغیر است. بخش متغیر نظام اجتماعی و اقتصادی، «قلمرو ترخیص» نام دارد. قلمرو ترخیص از حکم الزامی اصلی خالی است، و حکم اولیه آن اباحه است. زمان و مکان نقش مهمی در پر کردن قلمرو ترخیص ایفا می کنند. حکومت اسلامی با توجه به مقتضیات زمان و مکان و با در نظر گرفتن مصالح و منافع عمومی، به پر کردن قلمرو ترخیص می پردازد.

۳- زمان و مکان هر چند در خود احکام شرعی ثابت بی تاثیر است، ولی در تطبیق آنها بر مصادیقشان دارای تاثیر است.

۴- تداوم و پویایی فقه به توجه به فتح باب اجتهاد، ملاحظه عوامل زمان و مکان، اشخاص و حالات، عامل مهمی جهت سیر تکاملی فقه از طریق تکامل اجتهاد و پا به پای زمان پیش رفتن خواهد بود، بخصوص با ملاحظه تحول علوم و افکار و مناطق و سیر تصاعدی آنها، و بهترین دلیل این مدعا ملاحظه و مقایسه فقه متقدمین با فقه متاخرین بلکه متاخری المتاخرین است.

منابع و مأخذ:

- ۱- اصفی، محمد مهدی، ۱۳۷۴، **فقه اهل بیت**، سال اول، شماره سوم.
- ۲- ابن اثیر، مجدالدین ابی السعادات المبارک بن محمد الجزری، (۵۴۴-۶۰۶ق)، **بی تا، النهایة فی غریب الحدیث و الاثر**، المكتبة العلمية، بیروت.
- ۳- ابن فارس، ابوالحسن احمد بن زکریا، (م ۳۹۵ق) ۱۴۰۴، **معجم مقاییس اللغة**، مکتب الاعلام الاسلامی.
- ۴- بحرانی، یوسف، (م ۱۸۶ق) **الحدائق الناظرة فی احکام العترة الطاهرة**، جامعه مدرسین قم، موسسه النشر الاسلامی.
- ۵- جوهری فارابی، ابو نصر اسماعیل بن حماد، (۳۹۳ق)، **بی تا، صحاح اللغة**، دارالکتب العربی، مصر.

۶- الحر العاملي، محمد بن الحسن، (۱۴۱۲ق)، وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة، دار احياء التراث، بيروت.

۷- خميني (ره)، روح الله، (۱۲۸۰-۱۳۶۸)، مكاسب محرمة.

۸- خويي، حاج شيخ ابوالقاسم، (۱۳۱۷-۱۴۱۴ق)، التنقيح في شرح العروة الوثقى، تقرير درس آية الله خويي، مقرر ميرزا علي تيريزي غروي، دارالهادي، قم.

۹- راغب اصفهاني، ابوالقاسم حسين بن محمد بن فضل، (۵۰۲ق)، بي تا، المفردات في غريب القرآن، ترجمه و تحقيق دكتور سيد غلامرضا خسروي حسيني، انتشارات مرتضوي، تهران.

۱۰- زبيدي، محمد مرتضى، (۱۱۴۵-۱۲۰۵ق)، بي تا، تاج العروس من جواهر القاموس، منشورات دار مكتبة الحياة، بيروت.

۱۱- شهيد اول، محمد بن مكي العاملي، (۷۳۴-۷۸۶ق)، القواعد و الفوائد، ترجمه و نگارش دكتور سيد مهدي صانعي، انتشارات دانشگاه فردوسي مشهد، ۱۳۷۲.

۱۲- شهيد صدر، محمد باقر، ۱۹۷۸م، دروس في علم الاصول، الحلقة الاولى، لبنان.

۱۳- كليني، محمد بن يعقوب، (۳۲۹ق)، فروع كافي، دارالكتب الاسلاميه، تهران.

۱۴- مطهري، مرتضى، ۱۳۷۰، اسلام و مقتضيات زمان، صدرا، تهران.

۱۵- مكارم شيرازي، ناصر، ۱۳۷۵، فقه اهل بيت، شماره ۸.

۱۶- نائيني، (م حدود ۱۳۶۵ق)، فوائد الاصول، تقرير درس نائيني، مقرر شيخ محمد علي كاظمي.

۱۷- نهج البلاغه، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ۱۳۷۹، محمد دشتي، انتشارات الهادي، چاپ دوازدهم.

۱۸- نوابي، علي اكبر، ۱۳۸۱، اندیشه حوزه، سال هفتم، شماره ششم، خرداد و تير.





شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی